

الفردوسی
شاعر الفارسیة العظیم
مقاله بالفارسیة

د. دلال عباس

چکیده

هرچه در باره شاهنامهٔ فردوسی گفته شود کم و ناچیز است. این شاعر حماسه سرا و حماسه ساز که "مالیُ الدنيا و شاغلُ الناس" است، چه کرده بود تا این همه جنجال ها در بارهٔ او و شاهنامه اش بر پا گردد؟

فردوسی در شاهنامه اش رویدادهای جزئی یا حتی ناچیز زندگی انسانها را با اهمیت و ارجمند می دانست، و در قالب واژه های فارسی ایران باستان را دوباره زنده کرد، اما مراد فردوسی از داستاها چه بوده است؟ بعضی پژوهش گران کوشیده اند تا فردوسی را در شاهنامه اش يك شاعر متعصب و نژادی پرست قلمداد کنند، اما فردوسی بنظر دیگران، يك مسلمان واقعی است. این دو گرایش در شاهنامه نمایان است و بایک نظر کلی، جامع و هنری به شاهنامه بنگریم می توانیم ابهام ها و اشکالی ها را بزدائیم و ارزیابی و داوری خوبی داشته باشیم.

فردوسی، استاد بزرگ بی بدیل حکیم أبو القاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی، شاعر بزرگ حماسه سرای ایران، یکی از شاعران مشهور عالم، وستاره درخشان آسمان ادب فارسی، واز مفاخر نامبردار ملت ایرانست، وبسبب همین عظمت مقام ومرتبت سرگذشت او مانند دیگر بزرگان دنیای قدیم با افسانه ها وروایات مختلف در آمیخته است. زادگاه او قریه باژ از دهات ناحیه طبران طوس بوده، یعنی همانجا که امروز آرامگاه اوست، ووی در آن ده در حدود سال 329-330 هجری در خانواده یی از طبقه دهقانان چشم بجهان هستی گشود.

دهقانان يك طبقه از مالکان بودند، یکی از طبقات اجتماعی فاصل میان طبقه کشاورزان و اشراف درجه اول را تشکیل می دادند. فردوسی از چنین طبقه اجتماعی ایران بود، وبه همین علت از تاریخ ایران آگاه بود، وبه ذکر افتخارات ملی علاقه داشت. وی از خاندانی صاحب مکت و املاک بود، وبا درآمد این املاک ودهات از امثال خود بی نیاز بود، ولی این بی نیازیش پایدار نماند زیرا او همه سودهای مادی خود را بکناری نهاد، وهم وغم خود را به زنده کردن تاریخ گذشته مصروف داشت واز بلاغت و فصاحت معجزه آسای خود در این راه یاری گرفت تا شاهنامه را باهمه رونق و جلال و شکوه و جلالش، برای ایرانی ها جاودانه قرار دهد، که رحمت بر آن تربت پاک باد.

شاهنامه فردوسی متضمن تاریخ داستانی ایرانست. ریشه های روایات آن از اوستا آغاز شد، وبا روایات دینی وتاریخی دوره های اشکانی وساسانی تکامل یافته به دوره اسلامی کشید و سپس از نیمه دوم قرن سوم در شاهنامه های منثور ورمانهای قهرمانی تدوین شده بدوران حیات فردوسی رسید...

شاهنامه چه از حیث حفظ روایات کهن ملی، وچه از لحاظ تأثیر شدید آن در نگاهبانی از زبان فارسی دری، بزرگترین سرمایه فرهنگ ملی ایرانست، وبیهوده نیست که آنرا قرآن عجم نام نهاده اند. اندیشه ها و اندرزها وحکمتهای نیاکان ایرانیان وراه و رسم آنان در دفاع از میهن خود همه در این اثر عظیم واعجاب انگیز که مقرون بفصاحتی معجزه آمیزست درج شده، واجتماع این صفات آنرا بدرجه یی رسانیده است که محققان جهان در ردیف بزرگترین حماسه های جهانی در آورده اند.

در باره این اثر جاودانی، تحقیقات ومطالعات متعددی به زبان فارسی وبسیاری از زبانهای زنده دنیا انجام شده، وچندین ترجمه از آن به زبان های مختلف عربی وترکی گرفته تازبانهای اروپایی بجا مانده است.

زبان فردوسی در بیان افکار مختلف زبان ساده، روان و در عین حال، متین است، و بیان مقصود در شاهنامه معمولاً بسادگی و بدون توجه بصنایع لفظی صورت میگیرد، زیرا علو طبع و کمال مهارت گوینده بدرجه ای است که تصنع را مغلوب روانی و انسجام می کند، و اگر هم شاعر گاه بصنایع لفظی توجه کرده باشد، قدرت بیان و شیوایی و روانی آن خواننده را متوجه صنایع نمی نماید.

قابل توجه است که فردوسی در عین سادگی و روانی کلام، به انتخاب الفاظ فصیح و زیبا هم علاقه مند است، و بهمین سبب سخنش در يك حال هم ساده است و هم منتخب، هم سخنی است حساب شده و دقیق، و چنین سخنی است که صفت "سهل ممتنع" به آن می نهند. بیهوده نیست که نظامی عروضی که خود مردی سخن شناس بود در باره کلام استاد طوس گفته است: "الحق او هیچ باقی نگذاشت و سخن را با آسمان علیین برد و در عذوبت بماء معین رسانید" و باز فرموده است: "من در عجم سخنی باین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم".

اشکالی که در این مقاله میخواستیم به آن پردازیم و حل کنیم این است: چطور میتوانیم این تعارض و تضاد را در شاهنامه میان اسلام از يك طرف و نژادگرایی از طرف دیگر که در سراسر شاهنامه ظاهر میگردد، توجیه کنیم؟ وما میدانیم که جمع میان تعصب نژادی گورگورانه و اسلام نا ممکن، بلکه محال است، و بمثابه جمع کردن آتش و آب در يك ظرف است.

فردوسی بنظر مسلمانان ایرانی، يك مسلمان واقعی است، و برای متعصبان نژادی نماینده مملکت ایران شاهنشاهی است، که اعراب آمدند تا این مملکت را ازین ببرند، و خواسته اند اسلامیت اندیشه فردوسی را انکار کنند و یا حتی او را معاند اسلام نشان دهند.

این دوگرایش ذکر شده صحیح و در شاهنامه ظاهر است.

اول: این تعصب نژادی که عکس العملی بود ناشی از، رفتار امویان که کارشان از کار اسلام جدا است، از آن لحظه از تاریخ اسلامی که معاویه خلافت را به يك "ملك عضوض" بدل کرده، و در مسجد مدینه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام به صراحت اعلام کرد که به سنت خلفای راشدین تبعیت نمی کنند، بلکه راهی دیگری، مبتنی بر مصلحت "مؤاکلة و مشارية" است، بگشاید. و از آن تاریخ ببعده همه مسلمانان غیر عرب از جمله ایرانیان زیر سلطه قهر آلود و تحقیر آمیز فرمانروایان عرب نژاد بسر می بردند، تا جایی که کارشان به يك نوع عصیان و قیام معنوی و عقیدتی بر عرבה کشید. و به آیه قرآن که دلالت بر تساوی همه اقوام و قبایل آدمیان می کند متوسل شدند تا خود را مساوی عربها بدانند "يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ" (الحجرات/13) و حدیث بیغمیر "لا فضل

لَعْرَبِيَّ عَلِيٍّ أَعْجَمِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَى". و سبب از این حدّ بگذرند و خویشان و هر قوم دیگر از عربها برتر شمردند، و از این طریق فرقه بنام "شعوبیه" پدید آورند که کارشان مبارزه فکری یا برتر اندیشی عربها و سیاست متعصبانه نژادی آنان در زمان امویان و آغاز دوره عباسیان بود. این اندیشه را در بسی از آثار عربگویان ایرانی و نیز در بخشی از آثار پارسی تا شاهنامه فردوسی و در داستانهای قهرمانی ایران بروشنی و صراحت تمام می توان یافت.

در قرن دوم و سوم هجری قمری بسیاری از علما و فیلسوفان و شاعران ایرانی نژاد به زبان عربی سخن گفته شهرتی حاصل کرده اند که نامشان را در کتب تراجم من بینیم و ذکر همه آنها سخن را بدرزا می کشاند¹.

اما قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم باید مهمترین دروه از ادوار تمدن اسلامی ایران دانست، دوره استحصال ایرانیان از کوششهای متمادی خود در قرن دوم و سوم برای باز یافتن استقلال کامل، و دوره بهره برداری آنان از کوششهای علمی و ادبی، و دوره شکفت انگیز نثر و نظم فارسی است. آغاز این دوره تایک قرن باغلبه پادشاهان ایرانی نژاد همراه بود و بالنتیجه دوره درخشان علم و ادب و آزادی افکار بشمار میرفت، و در اواخر این دوره که هنوز درخشندهگی تمدن ایرانی خیره کننده و چشم گیرنده بود مقدمات غلبه حکومتهای غیر ایرانی نژاد فراهم آمد و دوران جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد.

در این دوره ابو القاسم فردوسی طوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ایران، و یکی از شاعران مشهور جهان و ستاره درخشنده آسمان ادب فارسی و از مفاخر ملت ایرانست، زندگی کرد. فردوسی در خانواده ثنی از طبقه اجتماعی دهقانان چشم بدنیا گشود، و به همین علت از تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام آگاه بود و به ایران عشق می ورزید، به ذکر افتخارات ملی علاقه و از سرگذشت نیاکان خویش آگاهی داشت.

فردوسی وقتی دید، بی هویتی و ستم در روزگار او رواج یافته، و حکام عرب و امیران ترك بر ایران تاخته اند و به قول جلال آل حمد "می نشیند و به چه حوصله ای، چه عظمتی که متن اساطیر است و سازنده تاریخ است، عین کاری که جلال الدین رومی کرد، در ببحوحه حمله مغول"². فردوسی در شاهنامه، با این ویژگی که او شاعری "حماسه ساز و حماسه سراست" ایران باستان را دو باره زنده کرده است، اما ایران او ایران آرمانی اوست: ایران شکوفا پرخیز و عدل و انصاف است، نه ایران اشرافیت و بردگان.

¹ - تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، ص 41-57.

² - جلال آل احمد، مج 2، ص 159.

انسان او همان انسان آرمانی اوست: انسان خردمند و خرد پرور، نیکوکار و دادگر پر عشق و شور و کمالجویی.

شاهنامه، سرود امید است، امید دستیابی به حقیقت، مهر، عدالت، خردمندی که در دنیای حکمت خیز شاهنامه در قالب اسطوره ها و تاریخ رنگ آمیزی شده است. و هنر بزرگ فردوسی این است که می داند چگونه و چرا برای کدام مخاطب سخن بگوید. سخنی که قلمروش در عرصه عمر و قرن و هموطنان او محبوس نمی شود، در عرصه نسل های پی در پی زنده می ماند. تا به امروز، و از حوزه ملت ایران فراتر می رود، و از حوزه ملت های فارسی زبان نیز می گذرد. [اگر ما بشاهنامه بایسنغری، که آن نسخه ای از شاهنامه فردوسی به خط جعفر تبریزی بایسنغری است، و به فرمان بایسنغر غیاث الدین (820-837هـ) نوشته شده بود، این نسخه مصور و مذهب که از شاهکارهای هنر ایرانی عصر اسلامی به شمار می آید، و در کتابخانه موزه کاخ گلستان (در تهران) نگهداری می شود، نگاه کنیم، میتوانیم درک کنیم تا چه حد شاهنامه را نزد فرمانروایان غیر ایرانی مجلل و گرامی و محترم بود.

اگر ما در شاهنامه بنگریم، این تضاد و تعارض میان مسلمان بودن و ایرانی نژاد بودن را خیلی روشن می بینیم، و برای نمونه در اینجا به نقل ابیاتی از "نامه رستم فرخزاد" اکتفا می شود، که از میدان جنگ "قادسیه" به برادرش نوشته بود و مشتمل بر توضیحات روشنی در باره وضع سیاسی و اجتماعی و دینی ایران در آغاز قرن پنجم هجری بود، این نامه همینطور آغاز میشود:

بیا ورد صُلاب و اختر گرفت/ از روز بلا دست بر سر گرفت
 یکن نامه سوی برادر بدرد/ نبشت و سخنها همه یاد کرد
 نخست آخرین کرد بر کردگار/ کز ویست نیک و بد روزگار
 دگر گفت کز گردش آسمان/ پژوهنده مردم شود بدگمان
 گنجهکارتر در زمانه منم/ از ایران گفتار اهریمنم
 که این خانه از پادشاهی تُهیست/ نه هنگام پیروزی و فرهیست

... تا اینکه می گوید:

بایرانیان زار و گریان شدم/ ز ساسانیان نیز بریان شدم
 دریغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت/ دریغ آن بزرگی و آن فرّ و بخت
 کزین پس شکست آید از تازیان/ ستاره نگردهد مگر بز زیان

... چونامه بخوانی تو با مهتران/برانداز و بر ساز لشکر روان
 همه گرد کن خواسته هر چه هست/پرستنده و جامه های نشست
 ... سخن هر چه گفتیم. مدار بگوی/نبیند همانا مرا نیز روی
 درودش ده از ما و بسیار پند/بدان تا نباشد بگنی نژند
 ... همیشه بیزدان ستایش کنید/جهان آفرین را نیایش کنید
 ... رهایی نیام سرانجام ازین/خوشا باد نوشین ایرانزمین
 چو گیتی شود تنگ بر شهریار/تو گنج وتن و جان گرامی مدار
 کز آن تخمه نام دار ارجمند/نما ندست جز شهریار بلند
 نگهوار او را بروز و بشب/که تا چون بود کارمن با عرب
 ز کوشش مکن ایچ سستی بکار/بگیتی جو او نیست پروردگار
 ز ساسانیان یادگارست ویس/کزین پس نبیند ازین تخمه کس
 دریغ این سر و تاج و آن مهر و داد/که خواهد شدن تخت شاهی بیاد
 تو بدرود باش و بی آزار باش/همیشه به پیش جهاندار باش
 گر او را بد آید تو سر پیش اوی/بشمشیر بسیار و یاوه مگوی
 چو با تخت منبر برابر شود/همه نام بوبکر و عمر شود
 تبه گردد ابن رنجهای دراز/نشیی دراز است پیش فراز
 نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر/زاختر همه تازیان راست بر.
 اگر نیزه بر کوه قارن زخم/گذاره کنم زآنکه رویین تنم
 کنون تیر و پیکان آهن گذار/همی برهنه نیابد بکار
 همان تیغ کان گردن پیل و شیر/فگندی بزخم اندر آورد زیر
 نبر دهمی پوست بر تازیان/ز دانش زیان آدمم بر زیان
 مرا کاشکی گر خرد نیستی/گنز آگاهی روز بد نیستی
 بزرگان که در قادسی با منند/درشتند و با تازیان دشمنند
 گمانند کاین بیشه پر خون شود/ز دشمن زمین رود جیحون شود
 ز راز سپهری کس آگاه نیست/ندانند کاین رنج کوتاه نیست
 چو بر تخمه پی بگذرد روزگار/چه سود آید از رنج واز کارزار
 ترا ای برادر تن آباد باد/دل شاه ایران بتو شاد باد...

اگر ما تفسیری عجولانه و صوری از این ابیات یاد شده، و بسیاری از بیت های فردوسی به عمل آوریم ممکن است او را معاند با اسلام تلقی کنیم: آن دشمنان که نامشان اینجا اعراب یا تازیان که در جنگ قادسیه شرکت کردند، از مسلمانان اوایل بودند که به جهاد رفتند تا اسلام را خارج از حدود "جزیره العرب" گسترش بدهند.

اول: واژه اعراب يك كلمه توهين و تحقير آميز است، که در قرآن در دو سوره: توبه و حجرات آمده است، "الأعراب أشدّ كفراً ونفاقاً وأجدر ألا يعلموا حدود ما أنزل الله على رسوله والله عليم حكيم" یعنی: [عربهای بادیه نشین کافرتر و منافق تر از دیگرانند و به بی خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارتر کند. و خدا دانا و حکیم است] (توبه، آیه 97) و "قالت الأعراب آمنا، قل لم تؤمنوا، ولكن قولوا أسلمنا، ولما يدخل الإيمان في قلوبكم، وإن تطيعوا الله ورسوله لا يلتكم من أعمالكم شيئاً إن الله غفور رحيم" (الحجرات، آیه 14). یعنی [اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوریم: بگو: ایمان نیاورده اید، بگویید که تسلیم شده ایم، و هنوز ایمان در دلهایتان داخل نشده است، و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، از ثواب اعمال شما کاسته نمی شود، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است].

واژه دیگر که معنایش توهین و تحقیر به عرب است کلمه تازیان که از فعل تازیدن مشتق است و معنی تازیدن: تاختن و حمله کردن و هجوم کردن و زدن. و هم میدانیم که تازی: به معنی سگ شکاری بکار رفته است.

و این معانی را که مستشرقان و هم ایرانیان متعصب که در نیمه اول قرن بیستم میلادی میکوشیدند تبلیغاتی برضد دین اسلام که به دستهای عربها به ایران داخل شده بود، میان مردم ایران و جوانان ایرانی منتشر کنند. و بسیاری از بیت های فردوسی تفسیر کردند بگونه که او را معاند با اسلام تلقی کنند. حتی برخی از پژوهشگران کوشیده اند فردوسی را حتی غیر مسلمان جلوه دهند. مثل کاری که تیودور نولدکه که در "حماسه ملی ایران" انجام داده است. در آن کتاب نولدکه با ریز بینی ویژه خویش، با تسلط بر زبانهای زنده و مرده دنیا، با تفحص در نسخه بدل ها شخصیت فردوسی و شاهنامه را تحلیل و تفسیر کرده است. "او سرزمین شاهنامه را شخم زده است و در نقاطی که مناسب دانسته "مین" کاشته است. مین ضد فردوسی، و ضد ایران و ضد اسلامی، و شگفت است که پاسخی سزوار او، پس از گذشت قریب صد سال هنوز داده نشده است. کتاب نولدکه نیز به

فارسی ترجمه شده و مترجم محترم با افزودن کلماتی از پیش خود، بعد و صبغه ضد اسلامی کار نولدکه را کامل کرده است"¹.

تمامی تلاش نولدکه این است که شاهنامه را از جهت کمی و کیفی کم ارزشتر از منظومه هومر، ایرانیان را مردمی متکبر و مبالغه گو و نیز فردوسی را غیر مسلمان نشان دهد. می گوید: (گفته های او در بدو کتاب عقاید خدا پرستی مطلق است، وربطی به عقاید مخصوص مسلمانان ندارد، و نیز در مرثیه پسرش، آنجا که دل شاعر صریح و آشکار گفتگو می کند، هیچ نکته ای که در واقع مربوط به عقیده مسلمانان باشد گوشزد نمی شود.

در افسانه ای که از مأخذ اسلامی اقتباس شده و راجع به زیارت اسکندر از کعبه است، اظهار می کند که خدای زمین و زمان احتیاجی به جا و مکان ندارد. بیان این مطلب را می توان به منزله مشاجره قلمی با اصطلاح اسلامی (خانه خدا دانست²).

... گذشته از این، بروشنی پیدا است که گفتار در ستایش پیامبر (ص) که فردوسی به صراحت دین و آیین و راه و رسم خود و عشق و دوستی اش نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) و علی (ع) را مطرح کرده است و از اوج دلدادگی خود سخن گفته است، مورد کمترین توجه و شناخت و بررسی قرار نگرفته است. علت روشن است: نولدکه می خواهد از شاهنامه را ابزاری برای تقابل میان ایران و اسلام، و ایرانیان و عرب بترشد... محور شرق شناسی و اسلام شناسی نولدکه همان اسلام ستیزی است. و مجموعه آثار و مقالات او گواه این مدعاست³.

این کار نولدکه، دیگران در ایران که به کلیت نگرش و روح و گوهر شاهنامه توجه نداشته باشند، و به هر دلیل به اندیشه دینی و باور مذهبی فردوسی توجه نکنند، و یا حتی به عکس بکوشند شاهنامه را از بستر اندیشه دینی فردوسی جدا کنند، یا بتعبیر زنده یاد جلال آل احمد "فردوسی بازی" کردند، او این تعبیر را برای کسانی به کار برد که از نام و یاد فردوسی، خواستند مردم را اغوا کنند و در تقویت بنیاد نظام پادشاهی بکوشند⁴.

¹ - حماسه فردوسی، عطاء الله مهاجرانی، جلد اول، انتشارات اطلاعات، چاپ اول 1372 ش. ص 161.

مترجم کتاب حماسه ملی ایران، بزرگ علوی- مشهور به آقا بزرگ- است. به عنوان نمونه یکی از پا ورقی های مطلب (10) کتاب می خوانیم: "یکی از اهالی مکه نضر بن الحارث نام در آن ایام برای همشهری های خود آنچه را که در سرزمین فرات راجع به رستم و اسفند یاد شنیده بوده، حکایت می کند، و معلوم است که این مردمان کاملاً بی دین و بی مذهب از این افسانه ها بیشتر از قصه های خشک مذهبی قرآن لذت می برند (ابن هشام، 191-235) به نقل نولدکه، ص 32.

واما: نولدکه تنها می گوید: آن بی دینان، آن افسانه هارا از قصه های پرهیز گارانه قرآن بیشتر دوست داشتند. کلمه (خشک) بزرگ علوی افزوده است.

² - مهاجرانی ص 162 بنقل از حماسه ملی ایران، نولدکه، ص 74-75.

³ - م. ن، ص 163.

⁴ - در خدمت و خیانت روشنفکران، مج 2، ص 156.

از این زاویه، متأسفانه، ستمی آشکار بر فردوسی و شاهنامه رفته است. کتابی که بستر حرکت و ستونهای نگهدارنده اش حکمت الهی است، تبدیل به ابزاری برای تزیین ظلم و ستم شد. پژوهشگران مخالف اندیشه مذهبی یا غیر مذهبی و یا چپ، زخمهای بسیاری بر پیکر فردوسی و شاهنامه زدند.

اما در پاسخ، بآنها که کوشیده اند بر آفتاب اندیشه دینی فردوسی ابر تردید و غبار وهم پوشانند و پراکنند، بویژه نولدکه محقق بزرگوار "محیط طباطبائی" در باره شیوه داوری نوشته اند:

"نولدکه که حقاً نخستین تحقیق باسلوب جدید در باره فردوسی و شاهنامه در کتاب خود کرده، به اقتضای تأثر ریشه دار خود به روح تربیت مشترک کلیسا و کنشت، با آهمه وسعت دید تاریخی و احاطه نظر بر منابع و مآخذ روایات شاهنامه، نتوانسته گریبان خود را از دست شاهنامه تعصب غیر ارادی که زاده سابقه دور و دراز بدخواهی مسلمانی از طرف صلیبیان بوده، رها سازد و در احکام خود نظریاتی دور از اندیشه آزاد منصف می دهد. وی در فصل 25 از اثر خود پس از اظهار نظرهای مختلف و متناقض... بعداً آقای طباطبائی می نویسد:

"به اشکال می توان پذیرفت که فردوسی علوم و فضایل عصر خود، من جمله علوم دینی و اسلامی را تحصیل کرده باشد"¹.

فردوسی و اسلام:

نولدکه می گوید: "در هر حال ما می توانیم اطمینان داشته باشیم که او - یعنی فردوسی - هیچ وقت جداً معتقد به يك مذهب رسمی نبوده است. ولی می توان قبول کرد که فردوسی علوم و فضایل عصر خود، من جمله علوم دینی و فلسفه اسلامی را تحصیل کرده باشد"².

کسانی که خواسته اند اسلامیت اندیشه فردوسی را انکار کنند، یا حتی او را معاند اسلام نشان دهند، به استناد از اشعار سابق، یا بهره گیری نه فقط از اساطیر و تاریخ روزگار ساسانی، بلکه از تفکرات و عقاید فلسفی که در زبان پهلوی مطرح شده، استفاده کرده اند.

اما اندیشه دینی و ایمان مذهبی فردوسی به روشنی در گفتار اش (گفتار اندر ستایش پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه)³ تبیین شده است: او در این گفتار می گوید که راه باید از سخن پیامبر شناخت. سخن پیامبر مثل آب است که تاریکی ها را می شوید و می زداید.

¹ - محیط طباطبائی، فردوسی و شاهنامه، ص 92 و 93.

² - حماسه ملی ایران، نولدکه، ص 80 و 81.

³ - عنوان این گفتار در نسخه های مختلف شاهنامه تا حدودی متفاوت است، ولی مضمون همه آنها یکی است.

به گفتار پیغمبرت راه جوی/دل از تیرگی ها بدین آب شوی
 چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی/خداوند امر و خداوند نهی
 که من شهر علمم عَلِّیم در است/درست این سخن گفت پیغمبر است
 گواهی دهم کین سخن راز اوست/تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد/برانگیخته موج از او تندباد
 چو هفتاد کشتی برو ساخته/همه بادبان ها بر افراخته
 یکی پهن کشتی بسان عروس/بیاراسته همچو چشم خروس
 محمد بدو اندرون باعلی/همان اهل بیت نبی ووصی
 اگر چشم داری به دیگر سرای/بنزد نبی ووصی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است/چنین است واین دین وراه من است
 برین زادم وهم برین بگذرم/چنان دان که خاک پی حیدرم

علاوه بر مقدمه وگفتار در ستایش پیامبر (ص)، فردوسی در شاهنامه در موارد دیگری نیز از پیامبر اسلام (ص) یاد کرده است. معمولاً در مواردی که سخن را از آفرینش و ستایش خداوند متعال آغاز کرده است پیامبر (ص) را وصف نموده است. او در داستان سیاوش می گوید:

جز او را مخوان کردگار جهان/جز او را مدان آشکار و نهان
 به پیغمبرش بر کنیم آفرین/به یارانش برهریکی هم چنین¹.

در پادشاهی اسکندر، در سرانجام سخن سروده است:

به یزدان گرای و به یزدان پناه
 جز او را مخوان کردگار سپهر
 بر اندازه زو هرچه باید نجواه
 فروزنده ماه و ناهید و مهر
 وزو بر روان محمد درود
 به یارانش برهریکی برفزود²

و در پادشاهی شاپور پسر اردشیر:

به یزدان گرای و سخن زو فزای
 که اویست نیکی ده ورهنمای
 درود از تو برگور پیغمبرش
 که صلوات تاجست بر منبرش¹.

¹ - مهاجرانی، ص 143 بنقل از شاهنامه خالقی بیت 90 تا 107.
² - همان، ص 148 بنقل از شاهنامه، مسکو، مج3، ص 107.

اضافه براین، در نامه ای که "سعد بن ابی وقاص" فرمانده سپاه مسلمان برای رستم فرخزاد می نویسد و شاه ایران را دعوت به اسلام می کند:

که گر شاه بپذیرد این دین راست/دو عالم به شاهی و شادی و راست
همان تاج یابد همان گوشوار/همه ساله با بوی و رنگ و نگار
شفیع از گناهش محمد بود/تنش چون گلاب مصعد بود
به کاری که پاداش یابی بهشت/نباید بیباغ بلا کینه کشت².

علاوه بر آن، در آخرین ابیات شاهنامه این دوبیت پایانی شاهنامه است:

هزاران درود و هزاران ثنا ز ما آفرین باد بر مصطفی
و بر اهل بیتش همیدون چنین همی آفرین خوام از بکر دین
او در جستجوی رستگاری در دنیا و آخرت است: نگاه بلند و دور پرواز او از افق دنیا فراتر
می رود. می خواهد در هر دو گیتی از بدی بر کنار باشد.
وقتی با خداوند مواجه می شود، غیر از نیکی و پاکی متاعی نداشته باشد، برای دریافت
وراهبردن به چنین سرانجامی، می گوید:

به گفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرگی ها بدین آب شوی
راه را باید از سخن پیامبر شناخت، سخنان پیامبر مثل آب است، که تاریکی هارا می شوید
ومی زداید.

وقتی فردوسی در ستایش خرد، از "دانایی" سخن گفت، و اینکه آرامش جان انسان و توانایی او
در دانایی است. انسان جستجوگر، راه را در سخن پیامبر (ص) می جوید،
و مییابد که پیامبر (ص) شهر دانش و دانایی است و مترصد ورود است. از کدام "در" وارد
شود، و در عظمت پیامبر (ص) سر بر آستان او قرار دهد؟ در "شهر علم" علی (ع) است.
تردیدی نیست که بیان فردوسی، نشانه و نمادی از عشق آتشین او به علی (ع) است. او برقله
کمال دانش و هنر و پاکی ایستاده و می گوید:

براین زادم و برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم³
نباشد جز از بی پدر دشمنش که یزدان به آتش بسوزد تنش

¹ - همانجا.

² - حماسه² فردوسی، عطاء الله مهاجرانی، ص 147.

³ - عطاء الله مهاجرانی، حماسه فردوسی، ج 1، ص 157، بنقل از شاهنامه، خالقی، دفتر یکم، ص 11، دیباچه، بیت 104.

هر آن کس که در دلش بغض علی است از و زارتر در جهان زار کیست¹

براساس آنچه گفته شد، تردیدی نیست که فردوسی انسان دین باور و شیعه بوده است. اشاره به ولایت و وصایت علی (ع)، اشاره به اهل بیت، اشاره به کشتی نجات بخش خانواده پیامبر (ص) در دریای توفانی دنیا، بروشنی نشان می دهد که اندیشه دینی فردوسی چگونه بوده است. حالا، چطور این اشکالی را که مطرح کردیم حلّ بکنیم، مگر از نظر کلی بشیوه ادبی فردوسی، همینطور که مرحوم طباطبائی باین نکته مهمی اشاره کرده اند:

واینکه "به همان اندازه که بحث در باره عقیده دانشمندی متکلم، یا فیلسوفی اجتماعی راجع به موضوعهای دینی و اجتماعی کاری آسان است، بی بردن به عقیده واقعی سخنوران در باره هر موضوعی دشواری دارد. زیرا حیات عقلی شاعر زیر فشار احساس و عاطفه شاعرانه پیوسته دچار جزر و مدّ است، عقیده هر سخنوری راجع به موضوعات گوناگون تابع آن احساس است، که بر اقتضای مقام در قلب او تولید شده است. همین که خبری او را بد آید، بی درنگ بد می گوید و چون نیکو پندارد، خوب می ستاید و نه آن بدگویی را می توان عقیده قطعی او در این باب دانست، و نه ستایش او را باید فصل الخطاب اعتقاد وی محسوب داشت"².

فردوسی که بی شك سرآمد همه داستانسرایان است، در کلام خود سخن را مقتضی مقام می آورد و بر هر که کشته شود تأسف می خورد، ویدی ازهر کس سرزند، سزاوار نکوهش می داند، پس کشف عقیده این گونه سخنوران در صورتی که سخن مقاله ام به این خاطر که در تذکره مجالس النفائس آمده ختم می کنم:

"چون فردوسی وفات کرد، شیخ ابو القاسم گرکانی بر او نماز نخوانده و عذر خواسته که او مدّاح کفار بوده، و بعد از آن به کشف مشاهده کرده که فردوسی در بهشت فردوس باحور عین در قصور است. شیخ به او گفته به چه چیز خدای متعال ترا آمرزید و در جنت ساکن گردانید؟ فردوسی گفت: به دو چیز، یکی به آنکه تو بر من نماز نخواندی، و یکی آنکه آن بیت در توحید گفته ام: جهان را بلندی و پستی تویی ندانم چه ای هرچه هستی تویی"³.

1- همان، این دو بیت در شاهنامه خالقی در حاشیه آمده.

2- محیط طباطبائی، فردوسی و شاهنامه او، ص 29.

3- میر نظام علیشیر نوایی، تذکره مجالس النفائس، به سعی علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه منوچهری 1363ش، ص 243 و 244.

فهرست و منابع

- قرآن مجید.
- أبو القاسم فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (تهران: انتشارات روزبهان، 1370ش).
- همو، شاهنامه، فردوسی، به تصحیح ژول مول، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1369ش.
- تیودور نولدکه، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی تهران، مرکز نشر سپهر 1369ش.
- جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران (تهران: خوازمی، 1357ش).
- عطاء الله مهاجرانی، حماسه فردوسی، انتشارات اطلاعات، تهران 1372ش.
- محیط طباطبائی، فردوسی و شاهنامه، تهران، امیر کبیر، 1369ش.
- میر نظام الدین علیشیر نوایی، تذکره مجالس النفائس، به سعی علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانه منوچهری، 1363ش.

